

## شب هول؛ کنکاشی در هویت قهرمان در رمان فارسی

منا طالبی

چه مسیری هست از سفرنامه ابراهیم بیگ که واقع‌گرایانه نوشته شده تا مسیر سفر ابراهیم و اسماعیل در رمان شب هول از اصفهان به تهران و درگیری راوی با شرایط جغرافیایی، سیاسی و تاریخی ایران؟ به نظر می‌رسد که درون‌مایه ایران از سرآغاز شکل‌گیری ژانر رمان فارسی، درون‌مایه‌ای مهم بوده و در شب هول بدل به زیرمتنی قوی شده است. چنان‌که شروع و پایان رمان نیز ترانه وطنی «مرغ سحر» سروده ملک‌الشعرای بهار از رادیوی راننده پخش می‌شود.

مقدمه

شب هول (۱۳۵۷) رمانی است از هرمز شهدادی که یک‌بار برای همیشه در سی‌ویک سالگی نویسنده چاپ شد. رمان روایت هدایت اسماعیلی است؛ روشنفکر و نویسنده‌ای که خود در حال نوشتن رمانی مجزاست؛ یادداشت‌هایی که همیشه آن‌ها را حمل می‌کند و گاه هم مشغول خواندن آن‌ها می‌شود. رمان هدایت اسماعیلی، روایت سفر پدر و پسری به نام ابراهیم و اسماعیل است؛ سفری که به قصد معالجه ابراهیم انجام شده است. روایتی که تا حدی در پوشش با روایت زندگی هدایت اسماعیلی قرار دارد. هدایت اسماعیلی نیز در حال کنکاش هویتی خود به‌عنوان یک روشنفکر و نویسنده و همچنین به‌عنوان فرزند ابراهیم و سارا است. امری که با ورود خدمتکاری قدیمی به نام هاجر چارچوبش درهم می‌ریزد و اساس مشروعیت راوی را زیرسؤال می‌برد. در رمان هدایت اسماعیلی؛ روایت اسماعیل آمیخته با روایت شهرها و آبادی‌های بین راه است و در همه آن‌ها تاریخ و جغرافیای ایران و دغدغه‌های راوی نسبت به آن‌ها حضور دارد؛ تاریخ و جغرافیایی که با زندگی راوی و پدران مبارزش گره خورده و آن‌ها نمی‌توانند بدون فکر به مختصات ایران، در آن سفر کنند یا به روایت زندگی خود بپردازند. روایت‌هایی که از تاریخ اصفهان در دوران صفویه و شاه سلطان حسین آغاز می‌شود و با بازگویی حمله محمود افغان، مقاومت و قحطی و تسلیم ادامه می‌یابد. همچنین به اصفهان امروز و باقی شهرهای بین راه نیز پرداخته می‌شود. گویا هدایت اسماعیلی، به‌عنوان روشنفکر و نویسنده، برای شناخت خود چاره‌ای جز شناخت این تاریخ و جغرافیا ندارد و نمی‌تواند همه پیشفرض‌های رایج در مورد مدرنیزاسیون را در ایران بپذیرد. همین است که اسماعیل، شخصیت رمان او به درون تاریخ وارد می‌شود.

تاریخی که محور آن اصفهان است و پس از آن ایران. شهر و کشوری که به‌مثابه زن و مادر در رمان حضور دارند؛ همان‌طور که اسم همسر هدایت اسماعیلی نیز ایران است و در نهایت این روشنفکر عاصی را از خود می‌راند.

رمان شب هول از میانه رمانی که هدایت اسماعیلی در حال نگارش آن است، آغاز می‌شود و به زندگی نویسنده رمان، هدایت اسماعیلی، پیوند می‌خورد. روایتی که با برگزیدن نام‌های اسطوره‌ای به‌نحوی تبار شخصیت‌های مدرن را نیز هم‌سرنوشت با نام‌های مذهبی و اسطوره‌ای پیش برده است. اسماعیل و ابراهیم و هاجر و سارا. داستان در داستانی که با توالی این نام‌ها در رمان و زندگی هدایت اسماعیلی و اسماعیل پیش می‌رود. نویسنده نمی‌خواهد یا نمی‌تواند روایت شخصیتی مستقل را بیرون از این تبار اسطوره‌ای پدید بیاورد گویا چنین شخصیت مدرنی وجود ندارد یا خلقتش غیرواقعی است. تنها با تبدیل شخصیت‌ها به شخصیت‌های دیگر، تنها با فکر کردن به شخصیت‌های دیگر می‌توان سرگذشت شخصیت‌های اصلی رمان را خواند. در واقع مسئله‌مندی رمان از کنکاشی در آفرینش شخصیت مدرن در رمان فارسی پدید آمده است.

### سرآغاز شخصیت در رمان فارسی

طلیعه نثر متجدد در ایران با اندیشیدن به سرنوشت ایران پدید آمده است. اولین رمان‌ها یا رمان‌واره‌های فارسی نیز از چنین درون‌مایه‌ای برخوردارند. سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ (۱۲۷۲ ش) نوشته زین‌العابدین مراغه‌ای، اولین رمان فارسی، دارای چنین خصلتی است. «سیاحت‌نامه نخستین کوشش برای نوشتن رمانی به فارسی به سبک اروپایی بود. کتاب در سه جلد است و هنگامی که جلد اول بدون ذکر نام نویسنده، در سال‌های پیش از انقلاب مشروطه منتشر شد، هیجان بزرگی در مملکت برانگیخت. محتوای کتاب انتقادی کینه‌توزانه از اوضاع جاری ایران بود، از این‌رو سعی شد جلوی توزیع آن گرفته شود و حکومت مستبد وقت خوانندگان کتاب را جریمه و افرادی را به ظن نگارش آن دستگیر کرد. اما این اقدامات سودی نبخشید؛ مردم برای خواندنش حریص‌تر شدند و همچنان در خفا آن را خواندند. از آنجاکه چاپ کتاب در ایران ناممکن بود مجلدات آن در دو محل مجزا در خارج منتشر شدند: جلد اول که تاریخ ندارد در قاهره؛ جلد دوم (نوشته شده در ۱۳۲۳ ه.ق) در ۱۳۲۷/۱۹۰۹. ترجمه‌ای از جلد اول به آلمانی توسط دکتر شولتز در ۱۹۰۳ در لایپزیک انتشار یافت که تخیمنی از تاریخ نشر جلد اول به دست می‌دهد» (کامشاد، ۱۳۹۹: ۳۸، ۳۹). در سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ هم شرح حال ایران از خلال خوانده شدن یادداشت‌های ابراهیم بیگ در قالب سفرنامه به‌وسیله دوستش پدیدار

می‌شود و فرم داستان در داستان در آن مرئی است؛ چنان‌که در شب هول نیز اوضاع ایران و مخصوصاً احوال تاریخیش از خلال روایت اسماعیل در رمان هدایت اسماعیلی مطرح می‌شود. در سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ، مهاجری ایرانی که در مصر پرورش یافته اینک برای آشنایی با ایران سفری را به همراهی معلمش، یوسف عمو، به ایران ترتیب می‌دهد؛ سفری چند ماهه که طی آن راوی، یعنی ابراهیم بیگ مشاهدات خود را از اوضاع اسفناک شهرها و روستاهای ایران و رواج ظلم و بی‌قانونی در آن‌ها شرح می‌دهد. کتاب که یکی از سرچشمه‌های بیداری ایرانیان قلمداد شده است، در قالب سفر به بازشناسی ایران پرداخته که از لحاظ تاریخی نیز در قرن نوزدهم در وضعیت اسفناکی به سر می‌برد و دستخوش طوفان بیماری‌های مسری چون طاعون و وبا و...، جهل و خرافات و ظلم حکام محلی بوده است. رمان با روایت دوست ابراهیم بیگ آغاز می‌شود که مشغول خواندن سفرنامهٔ او شده است. «یوسف عمو جامه‌دان را باز کرد که جامه بردارد. گفت اول روزنامهٔ سیاحت مرا بده، دفتری از او گرفته به من داد و گفت این است سیاحت‌نامهٔ من! هرچه دیدم بدون کم و زیاد در اینجا نوشته‌ام؛ هرگاه فرصت دارید تا برگشتن ما از حمام بخوانید» (مراغه ای، ۱۳۸۴: ۴۱). هرچند این ویژگی حضور دو راوی در اکثر رمان‌های اولیهٔ فارسی وجود دارد. اما راوی اول معمولاً به دفترچهٔ خاطرات یا اسرار راوی دوم دست می‌یابد و روایت به راوی دوم منتقل می‌شود. «موضوع دفترچه خاطرات خصوصی یا اعتراف که برحسب تصادف از جانب مسافری در اختیار راوی قرار می‌گیرد اگرچه تازگی ندارد اما خصوصیت مشخصهٔ داستان است؛ بنابراین داستان به اول شخص مفرد منتقل می‌شود. لیکن همان‌طور که خواهیم دید این ترفند فقط یک تغییر شکل ظاهری است و نویسنده از آن بهرهٔ چندانی نمی‌برد، معه‌ذا این انتخاب یکی از خصوصیات تکراری مجموعه رمان‌های نخستین است که از حاجی بابا و ابراهیم بیگ آغاز می‌شود و با رمان‌های جمال‌زاده به پایان می‌رسد» (بالایی، ۱۳۷۷: ۴۱۶). همین خصلت در شب هول نیز به‌نحوی پیچیده‌تر و چندلایه‌تر اتفاق افتاده است؛ چراکه هدایت اسماعیلی در بخش‌هایی از رمان در حال خواندن روایت اسماعیل است؛ رمانی که خود او نوشته و عمل خواندن و نوشتن به موازات هم پیش می‌روند؛ همچنان‌که مسئلهٔ اصلی رمان هم چگونگی نوشتن رمان است. در واقع در شب هول با رمانی دیگر در دل رمان شهدادی روبرویم که نقطه تقاطع‌هایی با روایت نویسندهٔ خود، هدایت اسماعیلی پیدا می‌کند. یک راوی هدایت اسماعیلی است؛ روشنفکری که در مبارزات منتهی به انقلاب ۵۷ درگیر سرگذشت ایران و هویت خودش، به‌عنوان استاد دانشگاه است و از سوی دیگر به سرگذشت شخصیت رمانش می‌اندیشد؛ راوی دوم، اسماعیل که همراه با پدرش ابراهیم از اصفهان به تهران می‌آید و مشغول مساحی ایران و تاریخش است.

حضور دو راوی در رمان شب هول بدل به فرم کاملی شده که می‌توان آن را داستان در داستان نامید اما درعین حال نمی‌توانیم از ردپای درون‌مایه‌ای مشترک بین رمان‌ها چشم‌پوشیم؛ سرنوشت ایران به‌مثابه سرنوشتی که دغدغه اصلی قهرمانان است. از این جهت شب هول قدم در مسیر اولیه رمان فارسی گذاشته که راوی پرسشگر از هویت خود، از نسبت خود با غرب و مسائل دیگر است. همان‌طور که در اثر دیگری یعنی *مسالك المحسنين* (۱۲۸۵ ش) سفرنامه طالبوف شاهد این درون‌مایه به نحوی آشکار هستیم. در آنجا نیز راوی به سفرنامه‌نویسی و تعمق در سرنوشت و خصوصیات مردم شناختی مکان‌ها مشغول است. و حتی اندیشه‌ای چون غرب‌زدگی کامل را به پرسش می‌کشد. «هرکس دارالولاده‌های قدیم ایران را می‌داند و بخواند می‌فهمد که جمیع آثار تمدن مغربیان از ایران اخذ شده و از خود ایران مفقود گشته؛ زیرا اول اساس پاکی و طهارت اطمینان دل بود؛ حالا وسواس و تردید عدد و حبه‌های مشخص‌گر و ترتیبات تغسیل، حالا پاک و ناپاکی چون کفر و اسالم در گفتار است نه در کردار. همه عواید ما مُعَرَّب گشته و از میان رفته و معدوم شده الان قدم به دوره مفرنگی گذاشته‌ایم دوره معربی ما اجباری و با ضرب شمشیر بود ولی مفرنگی ما مختاری و برای پول. آیین قدیم ایرانیان وطن‌دوستی و سلطان‌پرستی بود حالا وطن‌فروشی و خیانت پادشاه است» (طالبوف، ۱۳۲۳: ۱۳۰).

راوی جستجوگر دهه پنجاه گویا صبغه هویتی خود را از این اندیشمندان ایرانی گرفته است اما درعین حال نمی‌تواند در این بستر آرام بگیرد و مدام مشغول به پرسش کشیدن خود به‌عنوان روشنفکری ایرانی است که با مفهوم تجدد برخورد داشته است؛ مهم‌ترین این درگیری‌ها در نسبت شخصیت با رمان است؛ چراکه شخصیت رمان شب هول خود مشغول نگارش رمان است. رمانی که هنوز نمی‌داند آیا می‌تواند خصلتی داستانی داشته باشد یا همچون آثار اسلافش اثری درباره ایران است. همین موضوع باعث می‌شود که او یک‌بار دیگر هویت خودش را در نسبت با نویسنده غربی مورد بررسی و پرسش قرار دهد.

همچنان‌که در ابراهیم بیگ با اولین بارقه‌های شکل‌گیری شخصیت رمان روبرویم، در رمان شب هول نیز با مناقشه‌ای پیرامون هویت این شخصیت روبرو می‌شویم. «سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ این تصور را پدید می‌آورد که عبور از ایران حقیقتاً صورت گرفته است ولی با توجه به رنگ‌پریدگی این توصیف‌ها، این تصور هنوز ضعیف است. اما نوآوری داستان را باید در جایی دیگر جستجو کرد. این نوآوری بیشتر در شهر ماهیت انسان است، در واقعیت محیط زمانی و مکانی انسان از استقلال عقلی که شخصیتی این چنین خلق شده برای

خود خلق می‌کند، در حذف شدن راوی که به این شخصیت آزادی می‌بخشد، در واقعیت سخنان او، در فردیت سرنوشت وی» (بالایی، ۱۳۷۷: ۳۴۵).

درواقع اگر در جستجوی تبار قهرمان مسئله‌مند در رمان فارسی باشیم باید به سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ برگردیم. در شب هول نیز به نحوی با کنکاش در سرشت این قهرمان، مخصوصاً در ارتباط با ایران مواجهیم. «ابراهیم نمی‌خواهد وضعیت ناگوار ایران را بپذیرد. این درد بی‌درمان در ساخت شخصیت اهمیت و تأثیر فراوان دارد و از او قهرمانی مسئله‌دار می‌سازد؛ مسئله‌داری او در رویکرد دن‌کیشوت‌وار او، به گزارش‌هایی درباره ایران و عدم پذیرش واقعیت نهفته است. ابراهیم با حضور در بافت اجتماعی دوران خود، پیگیر سیاستی رهایی‌بخش است که ناتوانی او در نیل بدان، مسئله‌داری‌اش را شدت می‌بخشد. او تنهاست و اتحادی با جهان ندارد. از همان ابتدای کتاب مورد تمسخر و هجو دیگران است. ابراهیم بیگ در جهانی انتزاعی که خود آن را خلق کرده، اسیر است. او برای رسیدن به آرمان‌های خود به مبارزه برمی‌خیزد؛ مبارزه‌ای که حماسی نیست. اجتماع همراه او نیست. او تنها قهرمان دنیای خود است. قهرمانی ناتوان که از همان ابتدا شکستش بر همگان آشکار است. او پیشاپیش شکست‌خورده است اما برخلاف دیگران نمی‌خواهد واقعیت تلخ بیرونی را بپذیرد و با جهان متحد شود و دست کم در حالت تسلیم برای ایران افسوس بخورد» (راغب، ۱۳۹۹: ۱۱).

موضوعی که در مورد هدایت اسماعیلی صادق نیست. می‌توانیم این قهرمان را نه تنها در حالت بازدارندگی نسبت به جهان بیرون ببینیم بلکه می‌توانیم او را دچار شک در ماهیت خود و امکان قهرمان بودنش ببینیم.

### شب هول و قهرمان رمان فارسی

اگر کار ادبیات نقد بنیان‌کن باشد هرگز شهدادی در مواجهه‌ای که با چیستی و کیستی ما آن هم در ژانر رمان دارد این نقد را وارد می‌کند. شخصیت رمان ایرانی کیست؟ چه هویتی دارد؟ آیا او نیز ابتدا به ساکن از تضاد بین فروپاشی فئودالیسم و شکل‌گیری بورژوازی پدید آمده است؟ در این صورت در این رمان می‌بینیم نقدهای بنیان‌کنی بر این هویت نوین ایرانی فرود می‌آید؛ چراکه از نظر راوی این هویت جای چون و چرا دارد و نمی‌شود آن را صرفاً با دوره‌بندی‌های اقتصاد جهانی بررسی کرد و چالش‌های بومی‌اش را نادیده گرفت. در اینجا، داعیه متجدد شدن ایران، از سوی راوی به پرسش کشیده می‌شود. آیا ایران مدرن شده است؟ درست طوری که غرب مدرن شده؟ و غرب تبدیل به سنج‌های می‌شود برای بررسی تاریخ ایران و رمان فارسی تا نویسنده ببیند این نسبت چگونه پدید آمده و پیش می‌رود.

نویسنده جدا از تکنیک‌های روایی که به رمان خاصیتی تودار و لایه‌لایه می‌بخشد، مشغول روایت تاریخ و جغرافیای ایران نیز هست. در این رمان نیز دو زمان مورد نظر است. (شاید از این نظر شبیه بوف کور باشد) زمان گذشته و تاریخی که اسماعیل، شخصیت رمان هدایت اسماعیلی، آن را روایت می‌کند و نقطه ثقل آن اصفهان است و پس از آن شهرهای کوچک و ازدیادرفته از اصفهان تا تهران؛ و روایت ایران امروز که از سوی خود هدایت اسماعیلی، پیش می‌رود. هرچند هر دو روایت درهم تنیده‌اند؛ چراکه گویی هدایت اسماعیلی در روایت اسماعیل و ابراهیم زندگی خود را گنجانده است، اما این تفکیک راوی‌ها در دو رمان مختلف، به آن‌ها شخصیتی مستقل بخشیده و اینکه هر دو یکی باشند تنها به دلیل هم‌پوشانی‌های روایت آن‌هاست و یا الهامی که نویسنده در حال نگارش رمان از زندگی خود می‌گیرد؛ چنان‌که در روایت شهدادی هم از تهران و اصفهان دهه پنجاه، گفتمان‌های روشنفکرانه‌ای حضور دارند که می‌توانند به زندگی خود او ارجاع داده شوند. (مثلاً حلقه ادبی اصفهان). اسماعیل، راوی رمان هدایت اسماعیلی، در عبور از اصفهان پرتراهی از شهرهای کوچک بین راه به دست می‌دهد. مورچه خورت و نائین و ... تا اردکان و یزد و قم و تهران و روستایی کوچک در نائین به نام سلطان نصیر. روستایی که در استان اصفهان و سی و پنج کیلومتری نائین واقع شده است. در رمان اشاره می‌شود این امامزاده و روستا را جد اسماعیل پدید آورده است. در تمام این مسیر هویت هر آبادی در پیوند با آب و زمین سنجدیده می‌شود تا تصویری از حیات منفرد روستاهای ایرانی، در پیوند با قنات و آب به دست بیاید. یک زمینه اقتصادی برای نگارش از حیات روستاها. تحول اقتصادی از دوران مشروطه، به تدریج وضعیت بزرگ مالکی را دستخوش تغییر می‌کند و به جامعه جدید شکل می‌دهد. نویسنده به مساحی شهرها و آبادی‌ها می‌پردازد؛ قرار است از دل این تحولات شخصیت بوروکرات و بورژوا و روشنفکر بیرون بیاید. کسی که هنوز در هویت خودش و حلال‌زاده بودن خودش شک دارد، اما باید نقش قهرمان رمان را نیز به عهده بگیرد. «بورژوازی ایرانی. اصطلاحی قلبی است؛ فرنگی است. لفظ حرامزاده‌ای است. خود بورژوازی ایرانی هم حرامزاده است. مثل زالو آنقدر خون ملت را می‌مکد که یک‌شبه میلیونر می‌شود. پول بادآورده را اگر بتواند از ایران خارج می‌کند در فلان جهنم‌دره خانه و ویلا می‌خرد و اگر نتواند سر میز قمار می‌بازد و همیشه آن را صرف خریدن قالی و عتیقه می‌کند. پولدار ایرانی، سرمایه‌دار به معنی اروپایی آن نیست. سرمایه‌اش حاصل کارش نیست. سرمایه‌اش به قول علمای علم اقتصاد راكد است. زمین، خانه، فرش و عتیقه می‌خرد. بوروکرات، بورژوازی ایرانی، دیوان‌سالار، دیوانی، محصولات کارخانه آدم‌سازی. چرخ‌هایی که می‌چرخد و جوان را خمیر می‌کند و موجودی تازه بی‌صورت، بی‌هویت و حرامزاده تحویل می‌دهند» (شهدادی ۱۳۵۷):

۱۱۶). هویت قهرمان رمان در همین تبارشناسی مخدوش می‌شود. او حتی نمی‌تواند به‌عنوان یک روشنفکر یا فردی که جایگاه طبقاتی دقیقی دارد، ظهور پیدا کند یا حداقل در درستی مبانی آن شک دارد.

همان‌طور که هدایت اسماعیلی به‌تدریج می‌فهمد فرزند ابراهیم و سارا نیست و زاده کلفتی به نام هاجر است. اسماعیلی حتی روشنفکر خوبی هم نیست. کاغذهایی را حمل می‌کند که قرار است داستانش را روی آن‌ها بنویسد؛ داستانی در آمیخته با خاطرات درست همان‌گونه که سبک رمانش نشان می‌دهد. اسماعیل در سفر با ماشین از اصفهان به تهران قرار است پدرش ابراهیم را به بیمارستان وزیری برساند. همواره در خاطرات خودش سیر می‌کند؛ حتی هنگام صحبت با راننده و همین مسیر حرکت است که موازی روایت هدایت اسماعیلی پیش می‌رود. مسیری که در طی آن نقشه حرکت از اصفهان به تهران با بازخوانی پرتره‌هایی از شهرها و آبادی‌های کوچک به دست داده می‌شود. با نماهای تاریخی و مهمی از اصفهان روبرو می‌شویم. اصفهان که تصویری چنبره‌ای به گستره تاریخ را در خود دارد، در خاطرات راوی زنی است که به هیئت‌های مختلف پدید می‌آید؛ در دوران شکوه و عجزش. «خون تو اکنون سیاه است. رگ‌های تو انباشته از لجن و مردار است. گنبد‌های تو هنوز شهوت‌انگیز و وهم‌آور است. هنوز در بیشه‌های تو می‌توان با تو درآمیخت. با تو، زن باستانی و مجروح که اکنون جسمت را شرحه شرحه می‌کنند و بر سر بازار می‌فروشند. تنها کسی که شب به مویه تو گوش فرادارد از زخم‌هایت و از تاول‌هایت خبردار خواهد شد. هنوز هستند کسانی که ویران شدن تو را می‌بینند و می‌گیرند. من بر ساحل زاینده‌رود نشسته‌ام و گریسته‌ام. من در تو، در خون تو گریسته‌ام. از جسم تو چیزی باقی نمانده است؛ حتی کلاغ‌ها از تو می‌گریزند. باد، باد ستمکار بر لاشه‌ات می‌وزد و ذرات کهنه تنت را غبارت را می‌پراکند. هنوز تاتارها نعره‌کشان از کوچه، پس‌کوچه‌های تو می‌گذرند و هنوز افغان‌ها تو را تاراج می‌کنند و هنوز هستند کسانی که پیچیده در شولا‌های چرکین شبانگاه در کوچه‌باغ‌های تو در پناه دیوارها روان می‌شوند و چون به ساحل زاینده‌رود می‌رسند، می‌نشینند و می‌گیرند. در خون تو، در روح تو در جان تو می‌گیرند. ای بانوی خاطرات من! ای شهر من! ای اصفهان» (شهادی، ۱۳۵۷: ۱۱۶). گویا اصفهان مجازی جز از کل است؛ وطن و مادر است در ذهن راوی مردانه و شخصیت‌های مرد و این استعاره در طول اثر حضور دارد. همپای دوران معاصر و ورود اروپایی‌ها برای بازدید از اصفهان، اصفهان دیگر شکوهش را بازگذاشته است و شهری دستمالی شده است. «لحظه‌ای تن من و سنگ مرمری که بر روی آن نشسته‌ام یکی می‌شود. جزیی از این بنای عظیم می‌شوم که اکنون برهنه و بی‌حرمت در زیر ذره‌بین چشم‌های هتاک قرار

دارد. پاره‌ای از تن این عجزه‌غازه مالیده می‌شوم که هر جایی شده است و دستمالی شده است؛ خشتی و ذره‌خاکی می‌شوم از این معبد که خالی است. همیشه خالی است» (شهادی، ۱۳۵۷: ۹۹).

همان‌طور که در سیاحت نامه ابراهیم بیگ نیز وطن همچون معشوقی نمودار می‌شود و می‌توان از هجر آن مویه سرداد؛ «این قدر هست که هنگام شنیدن نام ایران، بی‌اختیار بود. عشق و وطن سراپای وجود این جوان را مسخر داشته؛ قدرت آن را نداشت که از کسی نام معشوق خود را به زشتی بشنود که این هم یکی از اخلاق حسنه آن محسوب می‌شود» (مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۳۶).

از سوی دیگر تهران محفل روشنفکران است. جایی که گفتمان‌های روشن‌فکرانه با هم برخورد می‌کنند و در عمل نمی‌توانند پاسخگوی عمل اعتراضی دانشجویان باشند بلکه سنگر می‌گیرند پشت جایگاه‌های تثبیت شده. هدایت اسماعیلی؛ روشنفکر و استاد دانشگاه، جرئت همراهی با اعتراضات دانشجویان را ندارد و به همه شور و شر آن‌ها به چشم یک اقتضای نسلی می‌نگرد حال این که خود او نقدهای بنیان‌کنی بر هویت ایرانی متجدد و سیر تاریخیش دارد. او روشنفکری است که بین ادبیات و مسئولیت اجتماعی مانده است. او حتی ادبیات رمزی را نقد می‌کند؛ چراکه معتقد است حال دیگر همه آن، حرف‌های بی‌جوهر است و جز در چارچوب رمز و استعاره ارزش دیگری نخواهد داشت. «حالا همه‌مان از ترس فلج شده‌ایم. یا من چنین خیال می‌کنم. همه‌مان به ترس یکدیگر احترام می‌گذاریم. حتی روزنامه امروز، روزنامه ده یا پانزده سال پیش نیست. آنجا در صفحات روزنامه چیزهایی چاپ می‌شد که می‌توانستی به نحوی تعبیر و تفسیر کنی. مثلاً به نخستین بارقه‌های تحول فکری مردم بیندیشی. بگویی بالاخره اگر نمی‌شود همه حرف‌ها را در شرایط موجود زد، می‌شود بعضی از حرف‌ها را از طریق استعاره و تمثیل گفت. صحبت از تاریکی و شب و گزمه‌ها کرد. گفت که سارتر می‌گوید ادبیات بدون آزادی رشد نمی‌کند و نویسنده جز در آزادی نمی‌تواند بنویسند. حتی حرف از مسئولیت هنری و مسئولیت اجتماعی و تعهد زد. حالا ماهیت این زبان استعاره و تمثیل فی‌الواقع برایمان روشن شده است. حالا گمان می‌کنم باید دانسته باشیم که در طی همه آن سال‌ها خودمان را گول می‌زده‌ایم» (شهادی، ۱۳۵۷: ۶۰).

این چالش همیشگی ادبیات معاصر ایران مخصوصاً پیش از انقلاب به‌عنوان یکی از چالش‌های هدایت اسماعیلی در رمان حضور دارد. این در حالی است که در رمان ردپای حلقه ادبی اصفهان حضور دارد؛ حلقه‌ای که داعیه مدرنیسم ادبی داشت و این می‌تواند به این جدال همیشگی راوی بین ادبیات متعهد و مدرن معنای



بیشتری ببخشد. دوستش، هادی کسی است که به درد اجتماعی اهمیت بیشتری می‌دهد و تمام نوشته‌های نویسندگان مدرن را نفی می‌کند. حتی کتاب‌های جویس و فاکنر را به اسماعیلی می‌بخشد. او حال فهمیده است که در اینجا مدرنیسم و تحققش با چالش‌هایی روبروست که نمی‌توان به‌آسانی آن را در پیوند با انگاره‌های زیبایی‌شناسانه بازآفرینی کرد. اسماعیلی نیز بین گفتمان‌ها در رفت‌وآمد است.

سفر اودیسه‌گونه‌ی راوی اول یعنی اسماعیل را به همراه ابراهیم در مواجهه‌اش با تاریخی که خودش و پدرانش پشت‌سر گذاشته‌اند می‌توان سرشار از ناامنی دانست. نویسنده برای آفرینش قهرمانی مدرن در رمان چنان دچار احساس ناامنی است که مدام شخصیت دیگری می‌آفریند. گویا هم شهدادی و هم شخصیت‌هایش به شخصیت دیگری رو می‌کنند که او باید قهرمان باشد و بار این تاریخ و مواجهه را به دوش بکشد؛ به همین دلیل روایت چند لایه می‌شود اما درعین حال نام‌ها و روای‌ها به‌نحوی دنباله‌هم هستند و همدیگر را تکمیل می‌کنند. راوی اول، هدایت اسماعیلی، در ابتدای رمان به دانشگاه می‌رود و با تظاهرات دانشجویان مواجه می‌شود و به نحوی از صحنه فرار می‌کند. اسماعیلی در عبور از خیابان‌ها نقشه‌ذهنی خاطرات خود را دنبال می‌کند. به یاد می‌آورد باید به دیدار زنش، ایران، برود که به‌علت سقط جنین در بیمارستان بستری است و خواهان جدایی از اوست. اما همچنان به یاد می‌آورد آشنایی‌اش با ایران را و همین‌طور حضور آذر را؛ دختر دیگری که هدایت اسماعیلی او را دوست داشت و از سوی او تحقیر شد. به یاد می‌آورد دیدارش با هادی را و بحث‌هایی که در مورد ادبیات و هنر داشته‌اند و روایت می‌کند ماجرای دیدار با هاجر، خدمتکار قدیمی و مادر حقیقی‌اش را که راز تولدش را برای او افشا کرد. در این بین با بحث پیرامون هویت روشنفکر ایرانی، شاعر، نویسنده و ... نیز روبرویم که در کنکاش هویتی قهرمان معنایی مضاعف می‌یابند. گویا اساساً چنین شخصیت‌هایی در حقیقت زاده نشدند یا زادگانی با اصل و نسب نیستند. و این امتداد همان شک است در ماهیت بورژوازی ایران که در یادداشت‌های اسماعیلی آمده است؛ قهرمان رمان ایرانی همپای تاریخ ایران نمی‌تواند وجود خویش را با شابلون‌های از پیش موجود محک بزند و در آن قالب پدید بیاید. بلکه شخصیتی است که از خود درمی‌گذرد تا به کیستی خود پی ببرد. تاریخ و جغرافیا را می‌کاود و همین مسئله است که فراتر از اختلال سرمایه‌داری و جهان ارزش‌زدوده جان قهرمان را آزرده است؛ وحشت حرامزادگی. و حال چرا همه آن‌ها تنها با روایت سعی دارند از این حرامزادگی فرار بکنند؟ گویا آنچه شخصیت را مسئله‌مند می‌کند نه مواجهه با جهان سرمایه‌داری و بورژوا بودن که مسئله‌کنکاشی هویتی و در سر نسبت ما با سرمایه‌داری است. امری که به نحوی بن‌مایه رمان فارسی را در نسبت با غرب پدید می‌آورد.

درست همان‌طور که این مسئله در رمان متفاوت‌تری چون *نفرین زمین* (۱۳۷۲) آل احمد اقامه شده بود؛ در آنجا معلم مدرسه مدام با مفاهیمی چون اصلاحات ارضی و تغییر شکل اداره روستاها از شیوه بزرگ‌مالکی به خرده‌مالکی درگیر است. و به‌نحوی نه شرقی، نه غربی، نه اصلاحات ارضی و نه دستورات آن پیرمرد ریشو، مارکس را در مورد اقتصاد ایران نمی‌پذیرد. همه این‌ها در حالی است که در این کنکاش درونی باید خودش و جایگاه و وظیفه خودش را پیدا کند. «و من کناری کشیدم به فکر کردن. در معنی کار و بی‌کاری و تمدن و هویت و تولید و مصرف. و می‌دیدم که اگر کار یعنی تولید و یعنی مصرف، و این همه یعنی تمدن، پس بی‌کاری، یعنی عدم تولید و پس یعنی قناعت و سپس یعنی بدویت؟ یا نوع دیگری از تمدن؟ آن وقت فرق این دو در چه؟ آیا تنها در اینکه ابزار کار آدم به چه ضربانی حرکت می‌کند؟ پس یعنی ابزار کار آدمی معرف شخص او و شناسنامه‌اش؟ و این‌ها همه حرف‌های آن پیرمرد ریشوی آلمانی (مارکس) که صدسال پیش ادای موسی را درآورده بود و ما در کلاس‌های دانشسرا فرمایشاتش را قرقه می‌کردیم. اما پس زبان چه می‌شود؟ و تاریخ؟ و مذهب؟ و آداب؟ این دیگر اوراق شناسنامه آدمی... و بعد مگر نه این است که این ابزار کار را خود آدم ساخته؟ و اگر این جور بنگریم اینکه دیگر ابزار کار نیست یک بت تازه است...» (آل احمد، ۱۳۷۲: ۸۶).

اگرچه رمان آل احمد واقع‌گرایانه نوشته شده، شخصیت معلم در این رمان ادامه شخصیت‌های رمان‌واره‌های اولیه چون کتاب *احمد و مسالک‌المحسنین* است که چشم بر انگاره پیشرفت در ایران دوختند و با نقد بر این روند امتداد یافته‌اند. در شب *هول* با شخصیت‌های ادبی روبرو هستیم که آفریده شده‌اند تا هویت خود را در یک کنکاش درونی رقم بزنند. اما درعین حال چنان با مختصات تاریخی و هویتی خود دچار چالش می‌شوند که هر شخصیت تنها با سپردن حدیث‌نفس خود به دیگری می‌تواند روایت را ادامه دهد. بنابراین شب *هول* حدیثی و روایتی دامنه‌دار و پُر از دغدغه است؛ اثری که اگرچه تنها رمان هرمز شهدادی است اما باید آن را یکی از نقطه‌عطف‌های رمان‌نویسی ایران دانست و به مسئله‌مندیش در دامنه تاریخ رمان فارسی برگشت. از آنجاکه هدایت اسماعیلی خود روشنفکری عاصی است به‌راحتی وارد این گفتمان می‌شود و خود را به‌عنوان یک روشنفکر، نقد می‌کند. «وضع من و هر به‌اصطلاح روشنفکری نظیر من وضع دردناکی است. به حشرات می‌مانیم که وجودشان وابسته به محیط فاسد است. انگل‌وار از فساد تغذیه می‌کنیم. درعین حال آن را نمی‌پذیریم. درعین حال از طغیان در برابر آن عاجزیم. همه علایم بیماری جامعه در وجود امثال من متبلور می‌شود. حشرات گیرکرده در تار عنکبوت محیطی که خود در تار عنکبوت سرمایه‌داری جهانی، گیر کرده

است. مملکت‌های کوچک دارای فرهنگ قرون وسطایی ناگهان به درون قرن بیستم پرتاب می‌شوند؛ در تار عنکبوت نظامی گرفتار می‌شوند که گریز از آن جز از طریق استحاله کامل جامعه میسر نیست» (شهادی، ۱۳۵۷: ۱۲۵).

هدایت اسماعیلی در نقد خود بر جامعه مدرن؛ در تمامی هویت خودش و اینکه شباهتی با یک نویسنده غربی داشته باشد، شک می‌کند. او در تلاش است تا داستان بنویسد اما در واقع صحبت از دغدغه‌ها و خاطرات اوست. «من هم فحش می‌دهم. من هم بر در و دیوار و آدم می‌کوبم. دهات رو به نابودی است. رعیت‌ها حالا به شهر می‌آیند؛ می‌آیند و در زاغه‌ها زندگی می‌کنند، نه در خانه‌های چندمیلیونی نه در ویلاها. آن‌ها که می‌توانند بیشتر می‌مانند. گروهی زالوار به جان این مریض هزارساله افتاده‌اند و می‌مکند و می‌مکند و می‌توانند تبلیغات رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها کلمه‌ها را بیشتر و بیشتر می‌انبارد. این وضع هر نوع ادبیاتی را بی‌معنی می‌گرداند. این وضع هر نوع فلسفه‌ای را خنده‌آور می‌کند. کابوس است. مالیخولیایی. برای کدام خواننده باید نوشت؟ چه باید نوشت؟ من در خاطرات خود، در جمله‌های خود، شک کرده‌ام. من در ماهیت خود، در دلیل وجودی خود شک کرده‌ام. این شک تبدیل کرده است به چهارپایی نزار که از حدود بینی خود فراتر را نمی‌بیند. فکر می‌کنم همه چیز پیرامونم غیرواقعی است. موهوم است. حس می‌کنم در شرایطی می‌نویسم که وضع بشری آدم‌های پیرامونم در مخاطره است و نوشتن خیانت است. آیا وجه مشترکی میان ما و کسانی که مثلاً در ممالک اروپایی زندگی می‌کنند وجود دارد؟» (شهادی، ۱۳۵۷: ۱۲۵، ۱۲۶)

همین مسئله است که باعث شده شهادی در هویت تک‌تک شخصیت‌ها شک کند؛ در تاریخی که نتوانسته شخصیت مدرنی بیافریند و بنابراین آفرینش این شخصیت را در رمان مسئله‌مند می‌کند. روشنفکر عاصی کتاب شب هول مشکل هویتش را اگرچه در نسبت با سرمایه‌داری، از بین رفتن روستاها مهاجرت به شهر و... تعریف می‌کند اما همچنان این وضعیت را یک وضعیت پیرامونی و دردسرساز می‌بیند. او هنوز در اینکه می‌تواند یک روشنفکر یا نویسنده مثل روشنفکر یا نویسنده غربی باشد یا بشود شک دارد؛ چرا که محیط از او و ابوالفضل و دیگر دوستان روشنفکرش چیز دیگری ساخته است. آدم‌هایی که نمی‌توانند مسئولیت اجتماعی را نادیده بگیرند. نویسنده برمی‌گردد به شروع مبارزات منتهی به مشروطه. بدعتی که پایه‌گذار سایر ناآرامی‌ها شد. سیری در مبارزات سیاسی و اجتماعی بایان تا زمانی که در بهائیت سازشکاری با حکومت آشکار شد و نویسنده، قهرمان نسل بعدی، یعنی ابراهیم را از آن بری می‌سازد و مبارزه او را در دامنه رژیم پهلوی و کودتای سی و دو مرداد پیش می‌برد.

نام راوی هدایت اسماعیلی، ترکیبی است از نام اسماعیل و هدایت. و هدایت نام نویسنده اولین رمان مدرن فارسی، بوف کور است. شهدادی مشغول کنکاش در سرشت قهرمان رمان فارسی نیز هست و همچنان بنیان‌های شکل‌گیری شخصیت رمان را زیر سؤال می‌برد. چنان‌که هدایت با شک به حرامزادگی راوی، در بوف کور ذهن او را نسبت به تمام مسائل دوگانه کرده بود تا بین لکاته و اثیری، عمو و پدر و تهران و ری در رفت و آمد باشد و توان رویارویی با میراث منحط‌شده را نداشته باشد. در اینجا نیز راوی همان شخصیت برزخی را خلق می‌کند. هر دو راوی نیز درگیر مصرف تریاک برای تسکینی موقت هستند. «مصرف تریاک اعصاب را به قدری حساس می‌کند که آدم صدای پای مورچه را می‌شنود. سرپای آدمی از شنیدن ناچیزترین اصوات می‌لرزد. شاید همین تشدید حساسیت عصبی است که موجب افسردگی می‌شود. به مرور زمان ذهن بسته و جامد می‌شود. توهمات قوت می‌گیرند. حیات جلوه‌ای سیاه و تاریک پیدا می‌کند. نوعی تنگی نفس و خفقان به آدم دست می‌دهد که به حالت در قفس بودن می‌ماند. در این حالت آدم خودش را نه مرده و نه زنده در وضعی میان مرگ و زندگی می‌بیند. خواب به سراغ آدم نمی‌آید و بیداری دردناک و گزنده است» (شهدادی، ۱۳۵۷: ۱۲۷).

نویسنده همچنین با حلقه ادبی اصفهان در ارتباط است و صحبت از این حلقه نیز به‌طور غیرمستقیم، مثل خیلی از گفتمان‌های روشنفکری پیش‌از انقلاب در این رمان حضور دارد. ابوالفضل، دوست زبان‌شناس و مترجم اسماعیلی، پرتره‌ای از ابوالحسن نجفی است و هوشنگ، هوشنگ گلشیری و محمد به احتمال زیاد حقوقی. اگرچه از هیچ‌یک سخن چندانی در رمان نیست به جز ابوالفضل که به نقد ترجمه‌های رایج در زبان خود و نسبت ادبیات ایران و غرب می‌پردازد. گفتمان تعهد همچنان در رمان حضور جدی دارد و هادی دوست راوی مدافع آن است مسائلی که با سرنوشت رمان حاضر نیز گره خورده‌اند و راوی اصلاً نمی‌داند برای چه دارد می‌نویسد. خود مسئله حلقه اصفهان به‌عنوان حلقه‌ای درگیر با مدرنیسم ادبی، در رمان، به نسبت قهرمان با مدرنیسم شدت بیشتری می‌بخشد.

می‌توان گفت شب هول قدم زدن در امتداد سرنوشت رمان است؛ شیوه‌های تحقق رمان همواره ناشی از شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشورهای مختلف بوده است. رمان شهدادی اثری چند لایه است که در حین نوشته شدن به بازخوانی سرنوشت رمان می‌پردازد. هدایت اسماعیلی در این فکر است که آیا امکان نوشتن رمانی آن هم به شیوه غربی وجود دارد؟ آیا آنچه در حال نوشتنش است تنها یک سیاحت‌نامه در نسبت خودش و ایران است یا حقیقتاً رمان نام خواهد گرفت؟ داستان است یا ناداستان؟ و همین درگیری

است که گویا شهدادی در خلق شخصیت خود، یعنی هدایت اسماعیلی به نحوی دیگر دارد. چراکه هم در هویت شخصی و خانوادگی او شک به وجود می‌آورد و هم در هویت اجتماعی او به‌عنوان استاد از طبقه بورژوا. گویا مورد شک قرارداد اصلت بورژوازی در ایران و حرام‌زاده خواندنش معادل است با شکی که راوی در امکان پدید آوردن رمانی با قهرمان مدرن دارد.

#### منابع:

آل احمد، جلال (۱۳۷۲) نفرین زمین، نشر فردوس

بالایی، کریستف (۱۳۷۷) پیدایش رمان فارسی، مهوش قویمی، نشرین خطاط، نشر معین

راغب، محمد (۱۳۹۹) مدخل داستان معاصر فارسی. فاطمی

شهدادی، هرمز (۱۳۵۷) شب هول. کتاب زمان

طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۲۳) مسالک‌المحسنین، مطبعة قاهره، مصر

کامشاد، حسن (۱۳۹۹) پایه‌گذاران نثر جدید فارسی. نشر نی

مراغه‌ای، حاج زین‌العابدین (۱۳۸۴) سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ. جلد اول، به کوشش محمد علی سپانلو، نشر

آگاه